

# بیان

شماره مسلسل ۱۱۴

سال دهم

دی ماه ۱۳۳۶

شماره دهم

## دستور زبان فارسی

یکی از نویسندگان قدیم اسلام (۱) میگوید که بیان چهار مرتبه دارد: تفکر و تعبیر و تقریر و تحریر. نخست مطلبی در ذهن و فکر انسان متصور می‌شود، سپس آن را در ذهن خود با الفاظ زبان خود تعبیر می‌کند، بعد با کلمات و جمل و عبارات آن مطلب را ادا و تقریر می‌کند برای اینکه دیگری بفهمد، و آخر الامر آن مطلب تقریر کردنی به‌تحریر درمی‌آید.

در هر يك از این مراحل ممکنست اشتباه و غلطی رخ دهد. و از برای تصحیح اغلاط گوناگونی که در بیان ممکنست پیش آید قوانینی وضع کرده‌اند.

در تعبیر ممکنست لغتی و لفظی که برای معنایی بکار برده می‌شود بجا نباشد، یعنی آنچه گوینده اراده کرده است از آن لفظ مفهوم نشود. تواند بود که تشبیه و استعاره و تمثیلی که از برای بیان مقصود بکار برده شده است ناقص و معیوب باشد. می‌شاید که مقدماتی که چیده و استدلالی که کرده و از آنها نتیجه‌ای گرفته است

(۱) ابوالحسن اسحق بن ابراهیم بن سلیمان وهب در کتاب البرهان فی وجود البیان. قسمتی از این کتاب تحت عنوان «نقد النثر» در مصر طبع رسیده و بخطا بقدمه بن جعفر نسبت داده شده است.

منظور او را اثبات نکند و غلط اندیشیده باشد. ممکن نیز هست که در الفاظی که پشت سر هم چیده و افعال و قیودی که آورده است تقدیم و تأخیر ناروا، یا حذف و اضافه موجب اشتباه و خطا، پیش آمده باشد.

قوانینی که از برای اصلاح این اغلاط وضع کرده‌اند در ضمن علوم معانی و بیان و منطق و صرف و نحو مدون شده است و بشخصی که طالب طریقهٔ تفکر صحیح و طریقهٔ تعبیر صحیح و طریقهٔ تقریر و تحریر صحیح باشد آموخته میشود.

در این گفتار کاری با علوم معانی و بیان و خطابه و منطق نداریم و فقط با آنچه بعربی صرف و نحو می‌گویند و بالسنهٔ اروپائی گرامر و بفارسی باصطلاح جدید «دستور زبان» می‌نامند کار داریم. فنّ منطق که قوانین صحت استدلال و برای استوار کردن عقل و مرتب کردن فکر است، و فنّ معانی و بیان که قوانین شیوهٔ تعبیر و اسلوب تحریر است، اختصاصی بیک زبان معین ندارد، و اگر کسی آنها را مثلاً بزبان عربی بخوبی آموخته باشد میتواند در زبان دیگری که یاد گرفته است هم آنها را بکاربرد. ولی صرف و نحو یا دستور زبان را باید در مورد هر زبانی جداگانه فرا گرفت و قوانینی است که با بنیان آن زبان مخصوص موافق می‌آید و بس.

عرض کردم که فنّ دستور زبان غیر از فنّ منطق است. اما یک نکته را فراموش نباید کرد که زبان از جملهٔ بنیانهای انسان است و کلیهٔ بنیانهائی که انسان برای زندگانی خود تأسیس کرده است اصولاً منطقی است اگر چه بسیاری از افراد انسان از منطق دور باشند و در بسیاری از موارد و حتی مدت مدیدی جماعت کثیری از مردم برخلاف منطق عمل کنند. غلط بودن خیلی از جمله‌ها و عباراتی را که در ترجمه‌ها و منشآت و تحریرات نویسندگان امروزی ایران می‌بینیم و تشخیص می‌دهیم که عیب و عواری دارد میتوانیم از روی قواعد دستور زبان متکی بقوانین منطقی اثبات کنیم ولی چنان هم نیست که کلیهٔ معایب انشائی که در مقالات جراید و مجلات یا مراسلات اداری یا کتابهای انشا شده و ترجمه شدهٔ امروزی می‌بینیم صرفاً مربوط باین باشد که نویسنده دستور زبان نمی‌داند.

من باب نمونه چندین مثال از عبارات مجلات و جراید و مراسلات و کتب را

نقل و يك بيك را مورد تدقيق و انتقاد ميسازيم تا مطلبی که عرض کردم روشنتر شود. یکی از طرز تعبیر های بسیار رایج و متداول ما ( که بسیاری از السنه دیگر نیز نظیر آن را دارند ) اینست که در محاوره و مکالمه می گوئیم « من از آن آدمها نیستم که زیر بار چنین تحکمی بروم » یا « من از آن کسانی هستم که با این مطلب مخالفم ». این طرز تعبیر باین صورت از جمله غلطهای بسیار واضح است که ما همه در محاوره مرتکب میشویم و غالباً در نوشته معاصرین نیز بآن بر میخوریم و ملتفت عیب آن نمی شویم. صحیحش اینست که : من از آن آدمها نیستم که زیر بار چنین تحکما میروند ، من از آن کسانی هستم که باین مطلب مخالفند . « هستم » به من بر میگردد ، و « مخالفند » به کسان - نمی شود که هم گفت « من هستم » و هم « کسان مخالفم ». کسانی هستند که باین مطلب مخالفند ، و من یکی از آنها هستم . این هم مطابق دستور زبان است و هم موافق منطق .

هر کس هم که مرحوم عباس اقبال آشتیانی را بشناسد و تألیفات عدیده او را خوانده باشد و باجمله یادگار که آن مرحوم منتشر میکرد آشنا باشد میداند که او از ادبیات فارسی و دستور زبان فارسی آن قدرها با خبر بود که اغلاط باین روشنی و واضحی مرتکب نشود . مع هذا در جمله یادگار ، در مقالاتی که مرحوم اقبال شخصاً نوشته است ، مکرراً باین غلط بر میخوریم . مثلاً در مقاله ای راجع بجمع آوری نسخه های خطی نوشته بود : نگارنده از جمله کسانی هستم که در این طریقه بخصوص خود را مخالف سلیقه و روش آقایان اعلان می کنم - کسانی که اعلان می کنم ! باز در مقاله دیگری که راجع بفرهنگستان بود نوشته بود : « نگارنده این سطور از کسانی هستم که ندانسته و نخواستہ بعضویت جمعی که بنای آن بر لغت سازی بوده . . . . . انتخاب شده ام » از کسانی هستم که انتخاب شده ام (۱) . در سایر مجلات و زین و سنگین و در انشای سایر ادیبان فاضل باسواد هم از این قبیل غلطها دیده میشود ، و این جز از بی قیدی و بی دقتی نیست ، و وقتی که دانشمندان يك مملکت این طور لاقیدوبی ملاحظه باشند از سایرین چه توقع می توان داشت .

(۱) ضمیر مفرد متکلم دارای دو فعل است و لفظ جمع اصلا فعل ندارد .

ایضاً مرحوم اقبال در مجله یادگار (سال ۴ شماره ۱۰ و ۹) می نویسد: «باین شخص يك قسم كاغذی منسوبست كه هیچ كس در خوبی ساخت و سفیدی و پاکی جنس هنوز نتوانسته است بر او سبقت گیرد» - در این جمله «خوبی ساخت و سفیدی و پاکی جنس» صفات آن كاغذی است كه این شخص میساخته، ولی معلوم نیست كه از چه حیث بر خود آن شخص هیچ كس نمی توانسته است سبقت بگیرد. شاید «در ساختن كاغذی باین خوبی و سفیدی و پاکی»؟

باز مرحوم اقبال در مجله یادگار (همان شماره) نوشته است: «طرابلس شام بر سایر بلاد دیگر این سرزمین تفوق پیدا كرد» - سایر در فارسی امروزی بمعنی دیگر است، اگر همچنانكه در عربی و فارسی قدما بمعنی «همه» مستعمل بود امروزه هم بهمان معنی بكار میرفت این جمله عیبی نمیداشت، ولی چون غیر از اقبال دیگران نیز سایر و دیگر را دنبال هم و برای يك كلمه در يك جمله می آورند حكایت از بی دقتی مرحوم اقبال می كند كه غلطهای عامیانه را بدون مبالات بقلم می آورد.

مرحوم بهار در سبك شناسی (ج ۳ ص ۷) می نویسد: «اما از دو تن دیگر بهمین لحاظ كه ذكر شد... ناگزیر آنان را در شمار نویسندگان قرن هفتم قرار دادیم» - صحیحش اینست كه: اما دو تن دیگر را... ناگزیر در شمار...

آقای صدر هاشمی در مجله یادگار (سال ۴ شماره ۱۰ و ۹) می نویسد: «يكی از ابنیه باستانی اصفهان كه اتفاقاً سردر آن جزء آثار باستانی این شهر ضبط گردیده سردر مسجد قطیبه است» - مراد این بوده است لابد كه: يكی از ابنیه باستانی اصفهان مسجد قطیبه است كه اتفاقاً سردر آن جزء آثار باستانی آن شهر ثبت گردیده.

آقای همائی در مقدمه مصباح الهدایه (ص ۹۸) می نویسد: دفتر صوفی را از سواد حرف ستردن - آنچه سترده میشود موی از صورتست و سواد از دفتر، نه بعكس، و نمی توان گفت صفحه را از نقش محو كرد.

بخش نامه ای از وزارت امور خارجه از اداره گذرنامه و رواید صادر شده است بشماره ۹۷۱۲/ن/۳۴۹۲۴ و بتاريخ ۳۵/۸/۲۴ كه عین آن نقل میشود:

بخش نامه بکلیه نمایندگان گیهای شاهنشاهی در کشورهای بیگانه

گذرنامه شماره ۶۲۲۹/۶۲۲۹۶۰ مورخه ۲۱/۸/۳۰ صادره طهران متعلق  
 باقای حسن پرویز دارنده شناسنامه شماره ۴۳۴۰ صادره رضائیه مفقود و بجای آن  
 گذرنامه جدید شماره ۶۲۲۹۹/۴۳۲۹۳۰ که فاقدعکس و مهر اداره گذرنامه شهر بانی  
 میباشد به آن الصاق گردیده است .

معنی این عبارت این میشود که گذرنامه جدید بگذرنامه مفقود الصاق گردیده  
 است ! و بیشتر غرق حیرت از بی دقتی صادر کنندگان این بخشنامه میشوید و قتیکه  
 بدانید گذرنامه آقای حسن پرویز اصلا کم نشده بوده بلکه شهر بانی آن را تجدید  
 کرده و بآن گذرنامه دیگری الصاق کرده بوده که عکس و مهر نداشته است .

از جمله امراض نویسندگان « بیماری فعل خوردن » است . یکی از آشنایان  
 این جمله را نوشته بود که : « کلنل ملکم بلندن مراجعت و دیگر بایران نخواهد  
 آمد » - نیمه اول را تنها که بخوانید معلوم نیست مقصود چیست ، مراجعت کرده یا نکرده ،  
 می کند یا نمی کند ، خواهد کرد یا نخواهد کرد . قرینه ای در نیمه بعد نیست ولی  
 از فحوای آن معلوم میشود که فعل ایجابی است نه سلبی ، ولی باز نمی توان دانست  
 مراجعت کرده است یا می کند یا خواهد کرد .

از عیوب انشا «تابع افعال» است، یعنی جمله را طوری انشاء کنند که در آخر  
 آن پنج شش فعل دنبال هم بیاید . یادداشتهای قزوینی ج ۲ ص ۵۲ تا ۵۳ دیده شود -  
 يك جمله از این قبیل در ضمن رساله ای آمده است که مرحوم یاسمی از انگلیسی  
 ترجمه کرده است و تحت عنوان مقام ایرانیان در اسلام (یا شبیه باین) در کتاب امثال  
 و حکم دهخدا مندرج است . الان دسترس بآن کتاب ندارم، و آن را از حافظه نقل  
 می کنم ، گویا قریب باین لفظ باشد که : اگر آنچه یکی از مورخین راجع باینکه  
 خلیفه بختری را چندان جواهر و زر و سیم عطا کرد که با قیمت گوهر و نفایس آن  
 درفش که بختری در ضمن قصیده ای که اشعار فوق از آنست بدان اشاره کرده است  
 معادل شد گفته است راست باشد روشنت که خلفای عباسی خویشتر را وارث شاهان  
 ایران می دانستند . در اصل انگلیسی این عبارت بصورت يك جمله بوده است و در انگلیسی  
 چون افعال بتناوب می آیند جمله ثقیل نمی شود، ولی بفارسی وقتی که جمله ای باین صورت

انشا شود انسان را گنج می‌کند، و تعجب است که چند فعل از میان ساقط نشده است (چون که معمولاً رشته از کف اندیشه نویسنده بدر می‌رود). مترجم بایستی آن را یا باین صورت بنویسد که: یکی از مورخین می‌گوید که خلیفه بختری را چندان جواهر و زر و سیم بخشید که قیمت آنها معادل قیمت گوهرها و نفایس آن درفشی شد که بختری در ضمن قصیدهٔ مشتمل بر این اشعار بدان اشاره کرده است، و اگر گفتهٔ این مورخ راست باشد دلیل بر این میشود که خلفای عباسی خویشان را وارث شاهان ایران میدانستند؛ و یا باین طریق که: اگر راست باشد آنچه یکی از مورخین گفته است که خلیفه بختری را چندان جواهر و زر و سیم عطا کرد که قیمت آنها معادل قیمت گوهرها و نفایس آن درفشی شد که بختری در قصیده‌ای که این اشعار از آنست بآن اشاره کرده است روشن میشود که خلفای عباسی الی آخر. افعال که جابجا شد و زیاده پشت سر هم نیامد اگر چه يك جمله هم باشد بذوق خواننده گران نمی‌آید و فهم آن دشوار نمیشود (۱).

غالب کسانی که می‌خواهند چیزی بنویسند، یا می‌نویسند و نوشتهٔ ایشان مورد انتقاد میشود، اظهار تأسف می‌کنند و عذر می‌آورند که «آخر کتاب جامعی در قواعد و دستورهای زبان فارسی نوشته نشده است». باین اعتراف و اعتذار بنده چندین جواب دارم:

اولاً اینکه دیدید غلطها منحصر باغلاط صرفی و نحوی نیست، و عیب از نداشتن صرف و نحو مدوّن نیست. مثلاً در قصه‌ای که در کرمانشاه بطبع رسیده و ۲۴ صفحه بیشتر نیست هفتاد هشتاد غلط املائی و انشائی که هست پیشکش نویسنده، در يك جامی می‌گوید که در شمال طهران يك خانهٔ بیلاقی در وسط کوهستان بود که سرسرای آن با چند تابلو از کار **لئونارد دو وینچی** در عالم موجود است بنام و نشان فهرست شده بود. هر چه تابلو از کار **لئوناردو دا وینچی** در عالم موجود است بنام و نشان فهرست شده است

(۱) اگر خواننده سؤال کند که چرا این جمله‌های معیوب را انتخاب کرده‌ای، جواب اینست که بنده بسیار چیز می‌خوانم، و در ضمن خواندن هر جا که عیبی در عبارت و ادای مطلب باشد متوقف می‌شوم، ناچار علت را جستجو می‌کنم، و اینها را برای این منظور یادداشت کرده‌ام که خواهران و برادرانی را که قصد نویسندگی دارند از امثال این لغزشها تحذیر و انذار کنم.

و معلوم است که در چه نقطه‌ای از نقاط عالم است، و محال عقل است که حتی یکمدمد از آن تابلوها هم در ایران باشد و عالمیان از آن آگاه نباشند. کسی که این قدر را نمی‌داند چه لازم است که اسم لئونارد دو ونسی را در قصه خود ببرد! این هم ربط بدانستن یا ندانستن دستور زبان دارد، و ربطی باین دارد که صرف و نحو فارسی را تدوین نکرده‌اند؟

ثانیاً تصدیق کردیم که در موضوع دستور زبان فارسی کتاب جامعی نوشته نشده است و همانطور که در هیچ رشته‌ای از رشته‌های علوم و فنون بحمد کافی کتاب نداریم در این رشته هم بکلی فقیر و محتاجیم. ولی فهرست مفصلی را که آقای ایرج افشار از کتابهای راجع بصرف و نحو زبان فارسی تهیه کرده و در «فرهنگ ایران زمین» منتشر نموده‌است دیده‌اید؟ متجاوز از سیصد کتاب در آن فهرست مذکور است، و هیچ نباشد یکی دوتای آنها در دسترس هر کسی که بخواهد اندکی با صرف و نحو زبان فارسی آشنا شود هست، و باین اندازه که شاگردان مدارس ابتدائی و متوسطه، و آقایان مترجمین و مخبرین و مدیران جراید، و آقایان مؤلفین کتب و بعضی از استادان دانشگاه‌های ایران، زبان فارسی را بتوانند یاد بگیرند کتاب دستور زبان فارسی داریم، و اگر همین قدر کتابی را هم که موجود است همگی خوانده بودند و یاد گرفته بودند و بر طبق قواعد آنها عمل میکردند وضع مطبوعات ما باین خرابی نمیشد. چون غلطها از آن مقوله‌ها نیست که قاعده‌شان در همین کتابهای دم دستی نباشد و محتاج مراجعه بدستورهای بسیار مفصل متکسی بدلیل و برهان و شواهد و شروح مطول باشد. اصل عیب در اینجاست که میخواهیم همه کار را باجمال و اهمال بر گذار کنیم. از هر صد نفری نود و نه نفرشان در کار خودشان بی‌سوادند، و آن يك نفر هم بی‌دقت است و قیدی باین ندارد که شرایط و وظیفه خود را رعایت کند. ایرانیان درس خوانده از عهد طفولیت بقوانین صحیح حرف زدن و صحیح نوشتن و درست فکر کردن آشنا نمیشوند، و اولیای ایشان و معلمین و استادان ایشان دیگر تقیدی بتعلیم لغات و تدریس قواعد و تصحیح اغلاط آنان نشان نمیدهند، و میگذارند خود رو و سر خود بار آیند و حتی باندازه‌ای که يك باغبان در پرورش و مراقبت و تمهید و تیمار گل و سبزه

ودارو درخت خود اهتمام دارد اینها در مواظبت و راهنمایی فرزندان و شاگردان خود سعی نمی‌ورزند<sup>۱</sup>.

ثانیاً اگر کسی بشما بگوید که دستور زبان فارسی آسانست باو بخندید. دستور هیچ زبانی آسان نیست و آنچه در مدرسه ممکن بود بیاموزند (ولی نمی‌آموزند) اکتفا و اقتصار نمیتوان کرد؛ باید دستور زبان را از اهل زبان فراگرفت. آیا خیال میکنید که فردوسی و انوری و خاقانی و سعدی و حافظ چیزی باسم دستور زبان فارسی یا صرف و نحو فارسی یا قواعد لغت فارسی در مکتب خوانده بودند؟ خیر، زبان فارسی زبان مادر و پدرشان بود، با این زبان بزرگ شده بودند، باین زبان تکلم میکردند و درس میگرفتند و کتاب میخواندند، کتب نظم و نثری را که بفارسی نوشته شده بود بدقت مطالعه میکردند و اشعار شعرا را از بر یاد میکردفتند، تا باین مطلب و ادای مقصود خود قدرت حاصل میکردند، و علاوه بر اینها قریحه خارق العاده و هوش تیز و طبع بلند و استعداد سرشار هم برای شاعری داشتند، و در هر سطر و مصرعی که بقلم میآوردند دقت و تعمق می نمودند و آن را بمحکمانتقاد میزدند تا بقدری که ممکنست نوشته ایشان از عیوب لفظی و معنوی مبرا و منزه باشد. با وجود این دادشان از نارسائی الفاظ و عجز زبان از ادای معانی بلند بود. احمد غزالی در سوانح (چاپ ریتز ص ۱۰۶) گوید: اگر کسی فهم نکند معذور بود که دست عبارت بردامن معانی نرسد. سنائی اعلام میدارد که:

باز گشتم از سخن زیرا که نیست در سخن معنی و در معنی سخن

(۱) آقای سهیل افغان که نمی‌شناسمش ولیکن گمان می‌کنم مرد خوب ساده‌ای باشد دو کتاب ترجمه کرده‌است (خود میگوید مستقیماً از یونانی)، یکی در فن شعر از ارسطو، و دیگری ایرانیان از ایسخیلوس، که انشای هر دو آیتی است. بیچاره فارسی را در خارج ایران از کتب و از کسانی که ایران را ندیده‌اند یاد گرفته و اگر بسوق طبیعت میخواست چیز بنویسد می‌بایست انشای او بر از لغات و کلمات عربی بیرونی باشد. ولی در این میان مبتلا بوطن پرستی بافراط و ذوق بیرون کردن لغت‌های عربی هم شده است و انشای نجوش ناخوشی پیدا کرده که اصلاً فارسی نیست. مخصوصاً در کتاب دومی که اصل آن شعر است و خواسته‌است که ترجمه دارای وزن و آهنگی شبیه بوزن و آهنگ اصل باشد و گمان کرده‌است که برای این منظور هر نوع قلب مکان اجزای کلام جائز است چیزی بوجود آورده‌است که در مفهوم نبودن و گنگی حد اعلائی اعجاز است. خدا همه را براه راست هدایت کند.



سلطان ولد در ولد نامه (ص ۲۹۸) می گوید: معانی چنانکه هست در عبارت نکتجد . و شبستری در گلشن راز میفرماید :

معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر قلزم اندر ظرف ناید

اگر این بزرگان از نقص زبان مینالند و اگر با همه زحمتی که در تعلم آن کشیده‌اند در نوشته و گفته ایشان غلط و سهو و ابهام و تعقید دیده شود دیگر تعجب نباید کرد که در این دوره استادان عالی مقام و حتی کسانی که خود دستور زبان برای دیگران تدوین می کنند نمی توانند يك صفحه خالی از غلط بنویسند و مطالب خود را چنانکه باید بیان نمایند . تفاوت عمده‌ای که بین این دوره و آن دوره باستانی موجود است از دو حیث است : یکی اینکه در آن روزگار عده معدودی که واقعا استعداد شعر و نویسندگی داشتند قلم بدست می گرفتند ، و در این ایام از برکات دموکراسی ناتمام همگی خود را نویسند و شاعر می‌شماریم ؛ دیگر اینکه در آن عهد اگر کسی چیزی می نوشت که پایه و مایه‌ای نداشت نسیا منسیا میشد و کسی از آن نسخه برنمیداشت و اثری از آن بجا نمیماند ، و امروز هر کس که چیزی می نویسد بخرج خودش آن را چاپ می کند ، یا جمعی از رفقا و دوستانش بانی خیر میشوند ، یا یکی از مدیران روزنامه ها و مجله ها را پیدا می کند که هر رطب و یابسی بدستانش برسد چاپش می کنند ، یا کتابفروش و ناشری « ندانم کار » حاضر میشود که پول خود را بالای آن صرف کند . حالا که چندین مؤسسه ترجمه و طبع و نشر کتاب هم داریم که حق الترجه حق التألیف خوبی هم میدهند و اهل قلم در جنات تجری من تحتها الانهار زیست می کنند . باین جهت از يك تا ده هزار نسخه از این نوشته ها منتشر می شود و مردمی هم که تشنه کتابند قبل از اینکه بفهمند فلان نوشته خوبست یا نه آن را خریده‌اند . وانگهی جائی که نویسندگان از این قبیل باشند خوانندگان هم از همان نوع میشوند . بیله دیگک بیله چغندر !

رابعاً هر کس که بخواهد نویسندگی کند باید صرف و نحو زبان خود را بداند ؛ ولی تصوّر نباید کرد که هر که صحیح می نویسد قدرت این را دارد که قواعد انشا و صرف و نحو زبان را استخراج و تشریح و تدوین نماید ، یا هر که میتواند دستور

زبانی را مدوّن کند حتماً نویسنده خوبی است. چه بسا نویسنده که از شناختن علّت مغلوب بودن و معیوب بودن فلان جمله عاجز می آید و چه بسا نحوی و دستور نویسی که در تلفیق جمل و تنظیم عبارات کمیتش لنگ است.

خامساً، و این از همه آنچه گفتیم مهمتر است، دستور زبان نباید دست و پا گیر شود. علّت غائی ایجاد زبان احتیاج انسان ببیان مقاصد است. قواعد زبان تا زمانی خوب و محترمت که باعث تسهیل در رفع این احتیاج میشود. زبان و دین و هر بنیان دیگری که بشر از برای رفع حوائج و نیکو کردن زندگانی خود ایجاد کرده است اگر سنگ راه و باعث اشکال کار انسان شود بمنظور اصلی خود ضرر میزند و علّت غائی ایجاد خود را از میان می برد. شخصی بنام ابوبکر محمد بن علی المرّاعی از رجال قرن سوم یا چهارم هجری آن زمان گفته است (به رساله الملائکة چاپ دمشق ص ۲۸۰ رجوع شود) که هر گاه الفاظ در کتب دشوار بود و غرض معلوم بود خواننده را پروای الفاظ نباید باشد و باید آهنگ گرفتن معنی و افکندن الفاظ فاسدی که براو آشکار میشود بنماید، اما اگر غرض مفهوم نگردد آن گاه توقف واجب است. چنانکه اهل سنت و بسیاری از شیعه نیز نقل می کنند خلیفه رسول پس از آنکه قرآن را جمع و در کتابی مدوّن کرد گفت ان فی المصحف لحناً؛ و در کتبی مانند العقد الفرید و مفتاح العلوم سگاکمی مواضعی را که در آنها از لحاظ صرف و نحو و حتی طرز تعبیر بر قرآن انتقادی وارد آمده بوده است ذکر کرده و جواب داده و توجیه کرده اند، تا بحدی که گفته اند در قرآن صرف و نحو واستعارت معتبر نیست. اینکه در اوّل سوره اعراف بجای ما منعک أن تسجد آمده است که ما منعک أن لاتسجد، یا اینکه در موضع دیگری آیه و اذا قهّم الله لباس الجوع و الخوف (خداوند لباس گرسنگی و بیم را بایشان بپوشاند) مورد اعتراض زندیقان شده است، موارد مشهوریست که ما همگی شنیده ایم و جواب بآنها را هم خوانده ایم. قول اهل ادبیت و عربیت را نیز از برای ما نقل کرده اند که گاهی غیر فصیح بر حسب مناسبت فصیحتر شمرده میشود (غیر الافصح قد یصیر افصح للمناسبة). پس میتوان وسعت صدری داشت و گاهی دندان برجگر گذاشت. آخر همه مطالب را نمی توان بقطع و جزم گفت، و این از

شواهد معارض یکدیگر که بنده در سلسله جزوات راجع به مباحث صرفی و نحوی فارسی خواهم آورد روشن و مستدل خواهد شد. دو نمونه از گفته‌ی دو شاعر بسیار بزرگ فارسی زبان اینجا می‌آورم و آنها را بمحک انتقاد میزنم تا بدانید که گاهی بر بزرگان و نزه‌شیران نیز خرده توان گرفت. شیخ سعدی فرماید:

بیا که ما سر هستی و کبریا و رعونت بزیر پای نهادیم و پای بر سر هستی .  
 چه شعر لطیفی ! اما يك دقيقه فکر کنید . يك بار هستی را با رعونت و کبریا زیر پای می‌نهد و بار دیگر پای بر سر هستی می‌گذارد . نمی‌دانم چه میخواست است بگوید ، حدس میزنم مرادش این بوده باشد که سر کبریا و رعونت را زیر پای هستی نهادیم و هستی را زیر پای خود<sup>(۱)</sup> . بهر حال باین صورت که هست « و پای بر سر هستی » که در آخر بیت آمده است تکرار بار بار در کیکی است<sup>(۲)</sup> . خواه حافظ فرماید:

عاشق شوارنه‌روزی کار جهان سر آید ناخوانده درس مقصود از کار گاه هستی  
 شعر بسیار بلند است ، ولی کمی تأمل فرمائید . تلفیق جمله باین صورت چنان است که « ناخوانده » بلفظ جهان راجع میشود . می‌گوئیم فلان کس درس ناخوانده مدرسه‌ها ترک کرد ، و نمی‌گوئیم درس بخوان والا مدرسه بسته میشود درس ناخوانده . بر حسب معنی لفظ درس ناخوانده در این شعر بضمیر « تو » که در عاشق شو مستتر است راجع میشود . مراد از بیت اینست که عاشق شو ، ورنه تو هنوز ناخوانده درس مقصود از کار گاه هستی کار جهان سر خواهد آمد . و این بیت را بنده هم مثل مرحومین شوریده و بهار و دهخدا و وحید و آقای هشترودی « تصحیح » می‌توانم کرد : عاشق شوار نه بر تو کار جهان سر آید . . . ولی آخر بنده حافظ نیستم .

و اما کتب دستور زبان فارسی ، آن قدر که بنده سراغ دارم گویا قدیمترین کتابی که در این موضوع در دست است کتابیست که در حدود نهصد هجری با اسم قواعد

(۱) شاید یکی از بزرگان ادب و صاحبان بد بیضا در تصحیح دروین ، الاحیاء منهم و الاموات ، اگر توجه کرده بود تا کنون به « تصحیح » این بیت یا یافتن آن در « نسخه‌ای قدیم » بوجهی رضایت بخش موفق شده بود . (۲) اگر کسی بگوید که شاید شیخ گفته باشد « و پای بر سر هستی » ، یعنی بعد از آنکه هستی و کبریا و رعونت را بزیر پای نهادیم پای را نیز بالای مستی دادیم ، شاید محتمل باشد اما بنده باید ببینم تا باور کنم .

الفرس یا اساس الفرس تألیف شده، و بزبان عربیست و گویا نویسنده آن ترك بوده است. بزبان عربی دو کتاب دیگر نیز در باب صرف و نحو فارسی موجود است که قدیم است: یکی المفاتیح الدرّیة فی اثبات القوانین الدرّیة، و دیگری کتاب الأمثلة الفارسیّة. بر اولی در ۱۱۶۳ شرحی نوشته اند، و از دوّمی نسخه‌ای مؤرخ ۹۵۸ در جزء کتب علی امیری افندی در کتابخانه ملّت در استانبول موجود است تحت عنوان نسخه فیها القواعد والأمثلة.

بزبان ترکی نیز چندین کتاب صرف و نحو فارسی تدوین شده است من جمله وسیلة المقاصد خطیب رستم المولوی که در ۹۰۳ تألیف شده، و تحفة الهادی محمّد بن حاجی الیاس که در حدود هزار هجری نوشته شده است.

از همه بیشتر اهل هندوستان کتب صرف و نحو فارسی تألیف کرده اند، که بعضی از آنها بفارسی است، برخی بهندی وارد و چندتائی هم بانگلیسی. مشهورترین و مفصلترین اینها کتاب دستور پارسی آموز است تألیف عبیدالله بن امین الدّین احمد عبیدی سهروردی متولد ۱۲۵۰ هجری. کتاب او در ۱۲۹۳ چاپ شده، و در پنج جلد است؛ جلد اول در علم حروف و قواعد املاء، جلد دوم در اجزاء جمله و اسلوب ترکیب جمل، جلد سوم در علم سخن سازی، جلد چهارم در عروض و قوافی، جلد پنجم در علم بلاغت. دبیر عجم و نهج الأدب هر دو از کتب خوب هندیان در باره زبان فارسی است و ما از آنها بسیار چیز توانیم آموخت. بعضی از کتبی هم که خود ایرانیان در باب صرف و نحو زبان خود نوشته اند در هندوستان تألیف شده است. از آن جمله است «میزان فارسی» که آن را جمال الدّین حسین بن سید نورالله مرعشی شوشتری در ۱۱۶۵ در اعظم آباد هندوستان مدّون ساخته. کتاب قند پارسی در مقدمات فارسی تألیف سیف الدّین محمود محلاتی در ۱۳۳۰ نکته شیرینی در دیباچه دارد، می گوید «درخواست تاندارک عصائی نماید که تکیه گاه دنیا و آخرت گردد» این کتاب را نوشت. در مقدمه بعضی از فرهنگهای فارسی هم (چه آنها که در خود ایران ترتیب یافته و چه آنها که در هندوستان نوشته شده است) چند ورقی راجع بصرف و نحو و قواعد و قوانین زبان فارسی است من جمله در مقدمه برهان قاطع و فرهنگ جهانگیری و فرهنگ رشیدی

تثوی و کتاب هفت قلزم تألیف حیدر پادشاه غازی .

جمع کثیری از اهل اروپا هم برای تدریس زبان فارسی به موطنان خود کتابهای صرف و نحو و مکالمه و تمرین قواعد تألیف کرده اند مثل زالمان و ژو کوفسکی (باهم) و خدز کو، وروگرت. از همه این اروپائیان مشهورتر کاپیتان فیلات انگلیسی است که کتاب گرامر زبان فارسی او بنهصد و چهل صفحه بقطع وزیر ی بزرگک بالغ میشود و مسلماً اگر دقیقترین دستورهای زبان ما نباشد مفضلترین آنها هست. يك دریا شواهد و امثله دارد، و مواد بسیار برای کار تازه.

در میان خود ایرانیان از آنها که کتاب مستقلی در این باب تألیف کرده اند مخصوصاً میرزا حبیب اصفهانی را نباید فراموش کرد که در استانبول میزیست و دو کتاب در این موضوع تألیف کرده، یکی «دستورسخن» که چاپ اول آن در استانبول ۱۳۰۸ منتشر شد و دیگری «دبستان فارسی» که در ۱۳۲۴ در تبریز بطبع رسید. شخصی باسم میرزا حسن بن محمد تقی طالقانی بتقاضای یکی از تربیت شدگان دارالفنون کتابی بنام لسان العجم تألیف کرده که در ۱۳۰۵ در طهران بچاپ سنگی منتشر شده است؛ و در کتاب براهین العجم که میرزا محمد تقی خان سپهر تألیف کرده نیز جسته جسته بعضی از قواعد و ضوابط زبان فارسی مندرج است.

در سی و چهار سال اخیر همه شاگردان مدارس ایران با کتابهای دستور زبان فارسی که از تألیفات آقای عبدالعظیم قریب گرکانیست و سه دوره است بار آمده اند و بزرگ شده اند، اما افسوس که قواعد این کتب را یاد نگرفته اند و کار نمی بندند. چند سالی هم هست که دستور زبانی تألیف پنج استاد (بقول آقای دکتر معین «فبقی») جای دستور قریب را گرفته، و این یکی چون توسط پنج تن نوشته شده است که با هم همکاری و وحدت نظر نداشته اند محتوی تناقضات عجیب و غریب است. آقای عبدالرحیم هایون قرخ نیز شروع بتألیف دستوری کرده است بسیار مفصل و مبتنی بر شواهد بسیار که يك جلد آن راجع به اسم منتشر شده است و امیدواریم سایر مجلدات آن نیز بیرون بیاید.

خلاصه اینکه دوست و شصت هفتاد جلدی کتاب در باب قواعد و قوانین زبان

فارسی نوشته و منتشر شده است و با وجود این هنوز نمی‌توان گفت که يك دستور زبان حسابی داریم که کلیه قواعد و ضوابط فارسی با شاهد و مدرک در آن جمع شده باشد و با دلایل و برهان تبیین و توضیح شده باشد تا در موقع حاجت بتوان بآن رجوع کرد و در هنگام اختلاف آراء از آن سند آورد. و هنوز هم کسانی که میخواهند زبان را خوب یاد بگیرند باید سی‌چهل سال با کتب نظام و نثر فارسی سروکار داشته باشند و آنها را بدقت هرچه تمامتر بخوانند تا قواعد زبان از راه ممارست ملکه ذهن ایشان شود. دستور زبان فارسی یاد گرفتن آسان نیست و کار کردن لازم دارد، و خواندن این کتاب دستور یا آن کتاب دستور، و یاد گرفتن «زمین خوش فارس» و حفظ کردن معانی از و با و به، و تجزیه و ترکیب کردن اشعار، کافی نیست، مع هذا بهتر از اینست که انسان همین را هم یاد نگرفته باشد. مگر که طیبیم یا مهندسیم و احتیاجی بزبان ندارم، آدم زنده زبان میخواهد و باید آن را خوب بداند.

ماینس اول مهر ماه ۱۳۳۶

مجتبی مینوی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

## ترانه افغانی

هلا ماه بلند آسمانی      مراهمیات بیرگر میتوانی  
مراهمیات بیر ای نور دیده      مبادا در سفر تنها بمانی  
نقل از مجله عرفان (کابل)